ترجمه منظوم ۶۵ حدیث از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ـ حافظ محمدسعید هندی، حسین متقی
فصلنامه تخصّصي مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال یازدهم، شماره ۴۴«ویژه حدیث»، پاییز ۱۳۹۳، ص۱۵۵ـ ۱۶۶

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

ترجمه منظوم ۶۵ حدیث از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

حافظ محمد سعید هندی (سده ۱۲)
به کوشش: حسین متقی *

چکیده: این گفتار، ترجمه منظوم فارسی ۶۵ حدیث از کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اخلاق و مواعظ را در بر دارد که حافظ محمد سعید هندی شاعر سنّی هندی قرن ۱۱ و ۱۲ به شعر فارسی برگردانده است. و برای نخستین بار، از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی قم به چاپ می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین علیه‌السلام– کلمات قصار/ هندی، محمد سعید/ شعر فارسی – سده ۱۱ و۱۲.

*. پژوهشگر متون کهن و دانشجوی دکتری مطالعات شیعی در دانشگاه ادیان و مذاهب hosseinmottaqi@gmail.com

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

مقدمه

ترجمه منظوم فارسی ۶۵ حدیث از حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام سرودهٔ حافظ محمدسعید بن کرم‌الله هندی (زنده به سال ۱۱۱۲هـ) می‌باشد.

این اثر منظوم گزیده‌ای از احادیث و کلماتِ نورانی مولی الموحّدین، امیرالمؤمنین حضرت علیّ بن ابی‌طالب علیه آلاف التحیّة و الثناء است که به ترتیب الفبایی آغاز حدیث مرتّب شده و آنگاه شاعری سنّی از اهالی هندوستان در قالبِ «دوبیتی»، به نظم درآورده است. اصل دست نویس این ترجمه منظوم (الفبایی) ذیل مجموعه‌ای با عنوان منتخب گفته‌های حکما به شماره «۶۶۳۱» در ضمن برگ‌های «۱۸۲ الف-۱۹۲الف»، در کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی(ره) در قم نگهداری می‌گردد. نسخه حاضر به جهتِ منحصر بفردِ بودن آن، علاوه بر وجودِ برخی اغلاط در نگارش ابیات، برخی عبارات آن ناخواناست و همچنین از نظر فنّ عروضی و صنعتِ بدیع در زبان فارسی نیز دارای ضعف و اشکالات اساسی است؛ امّا نکته‌ای که نباید در مطالعه این نوشتار از نظر دور داشت، این است که اشعار مذکور سروده‌های یک هندی تبار است که آگاهی‌های اندکی از زبان و ادب فارسی داشته است و عباراتِ وی گواه این است که شاعر در سرودن این ابیات به تکلّف افتاده است! به هر تقدیر میزان عشق و ارادت به مولی امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام را نباید صرفاً با دیدگاه ادبی سنجید، چنان که ملای رومی گوید:

ما درون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را

بی‌تردید، کسانی که با زبان حال خود مخلصانه و عاشقانه درباره حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام قلمی زده یا قطعه‌ای سروده‌اند، مورد لطف و عنایت حضرت قرار داشته‌اند و نکته کلیدی و رمز توفیقِ انسان‌های مخلص، دقیقا همین مسأله است. لذا به نظر می‌رسد این‌گونه آثار، بایستی بدون هیچ پیش داوری، چاپ و منتشر گردند. نکته

پایانی اینکه، احادیث حاضر، کلماتی حکمت‌آمیز و اخلاقی‌اند که نوعاً مشهورند و در منابع حدیثی شیعه و سنی، نقل گردیده است و به همین جهت، در این وجیزه عجالتاً احادیث، بدون مصدر آمده‌اند؛ امید است ان‌شاءالله دانشجویان و محققان جوان تازه نفس، به غنای این نوع آثار بیفزایند.

متن رساله

بعضی از کلام سعادت انجام حضرت خلافت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه:

۱) إیمان المرء یعرف بإیمانه:

هست نجـــات ابد از راستی — وز ازل از راســتی آمد صفا
زانکه زآئینه میهــمان راست — شاهد ایمان بنمـــــاید لقا.

۲) إخوان هذا الزمان جواسیس العیوب:

هر که درین عصر برادر شود — در دلش ایدوست نه بینم صفا
دمبدم اندر تو نهان عیب جو — با تــو عیان در ره مهر و وفـا.

۳) أخوك من واساك في الشدائد:

کـــــرده بعــالم محک دوستی — شدّت احـــــوال حکیم قضا
اوست بــرادر که بـدشواریت — یار بود از تـــــو نباشد جدا.

۴) إخفاء الشدائد من المروّة:

گر بتو سختی رسد از روزگار — فاش مکن پیش کسی هیچ جا
نیست مروّت که شکایت بری — بردر مخلـــــوق خدا از خدا.

۵) آخر الظلم وخیمة:

راه خطـــرناک دراز است بیش — چون سبک ای رسی آسان ولا
وانکه نهد بـرسر خود بار ظلم — می‌فتد آخر بگـــــرانی ز پا.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

۶) استراحة النفس في اليأس:

هـــر که شد از خلق خدا ناامید — روی دل او رو بســـــوی خدا
ماند در آسایش جـــان جاودان — یـــــافته از بند رذالت رهـــا.

۷) البأس من خوف الذلّ في الذلّ:

می‌شود از حکـــم خدای جلیل — آدمی از خـــــوف زلالت ذلیل
ور بتو وســـواس بود در سخن — قول علـــــی هست برایت دلیل.

۸) بشّر نفسك بالظفر بعد الصبر:

باد بشارت بتو گر صـــــابری — در هم و غم نیست تو را اضـطراب
صبر کلید در مقصـــــود و آن — زانکه پس از صـــبر بود فتح باب.

۹) بشاشة الوجه عطيّة ثانية:

گر تـــو عطائی کنی از بهر حق — با رخ خندان کن و با خـــوی خوب
تا بدو خندان بود آن بخش تـــو — از در غفّار جمیـــــــــع الذنوب.

۱۰) بكاء المرء من خشية الله قرّة عين:

دیده مـــردم کـــــه ز خوف خدا — گریه کنان گشتـــه بـــدنیا برآب
سرو رویش از روح شود چون بود — ناظر غفّـــــــار بروز حساب.

۱۱) برّك، لاتبطله بالمنّة:

نیکی‌ات ایدوست که بی‌منّت است — موجب اجرست بـــــــدرگاه ربّ
از عمل خـــــــود نهی ار منّتی — تـار شود منّت و نیکـــــی حطب.

۱۲) باقی العمر لا قيمة لها:

بـــاقی عمر تـــو دُرِ بی-بهاست — بر سر سنگی مکـــن آن را خراب
ور بسفالیش فـــــروشی، خری — رخت پشیمـــــــانی روزِ حساب.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

۱۳) تدارك في آخر العمر ما فاتك في أوّله:

زود بجا آر بپایان عمـــــــر　　آنچه که شد اوّل آن از تــو فوت
هست بهر کس درِ حق وا، اگر　　روی دل آری بخدا قبـــل موت.

۱۴) التغافل عن المكره توفّره:

هست فرامـــوشیت از ناخوشی　　موجب تعظیم بـــــود غربتت
ور تو بهر ما آید بـــــه تنگ　　زود و شتاب از تو رود دولتت.

۱۵) ثنِ إحسانك بالاعتذار:

چون بکس از دست تو نیکی رسد　　عذر به تقصیر خـــود از وی بخواه
تا بدو چندان شــود آن نیکــیت　　از کـــــــــرم خالق و فضل إله.

۱۶) جولة الباطل ساعة و جولة الحقّ إلي الساعة:

سعی تو در وادی بیهـــــودگی　　از نفسی بیش نـــــــدارد بقا
ور بره راست تو جـــولان کنی　　می‌نشود تـــــــا به قیامت فنا.

۱۷) حدّة المرء تهلكة:

ناقه نفس تو بسی سـرکش است　　تند مکـــن تیز مـــــران بی‌مهار
برطرفِ برّ هلاکـــــــــت نرو　　تیزی او چـــــــون نبود در قطار.

۱۸) حلم المرء عونه:

بـــــــر سر خود تاج تحمّل بِنِه　　تند مرو گـــــــر ز منت باورست
باش بهرِ کـــــــار، دلا بردبار　　زانکه تحمّل همه جـــــا یاور است.

۱۹) حرّم الوفاء على من لا أصل له:

بـــــر ندهد تا به أبد شاخ بید　　بـــوی گل از خرمن حنظل مجو
در ازل آنکس کـــه بخلق کریم　　نیست قـرین هست وفا دور ازو.

۲۰) خير الأصحاب من يدلّك علي الخير:

راه خطـــرناک دراز است پیش — یار هـواخواه تو همره نکـوست
هر کـــه ترا در ره نیکـــی برد — از همه یـــاران تو بهتر هموست.

۲۱) خف الله، تأمن من غيره:

بـــر همـــه عالم متصرّف خداست — نیست درآن مدخل چون و چرا
گـــــــرطلـبی از همه عالم امان — غم مخور از غیر و بترس از خدا.

۲۲) خيرالمال، ما أنفق في سبيل الله:

گـــر شود اسراف، وبالست مال — دانش مُسرف بجهان ابتر است
بهر خـــــدا آنچه تصرّف کنی — از همه مال تو همان بهتر است.

۲۳) خالف نفسك، تسترح:

دشمـــن دینست یقین در کمـــین — نفست از آن نیست امان در جهان
باش باو دشمن و تابـــع مباش — راحت اگـــــر میطلبی جاودان.

۲۴) خير من كمالات النفس، حُسن الخلق:

خـــوبی خُلق است کمالات نفس — بهتر ازین نیست کمـــالی دگر
گـــر بتو مشکل بود اندر سخـــن — چشم گشا قـــول علی در نگر.

۲۵) خليل المرء، دليل عقله:

یار، که همکاسه نیکـــان بود — همـــدم خود ساز دلا در جهان
رتبـــه عقل تو، ز مـردم خفیست — از عمـــل ما به تو گردد عیان.

۲۶) دليل عقل المرء، قوله و دليل أصله، فعله:

گوهر عقل و دُرِ اصل ای عـــزیز — در صدف سینه انسان کـــه دید
رتبه عقـــــل تو نماید سخن — وز عملت اصل تـــو گردد پدید.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

۲۷) دُم علي كظم الغيظ، تحمد عواقبك:

رونـــــــق بازار خِرد بشکند　　غصه چو بر دل بفرامش شود
غصه فرو خوردنت ار عـــادتست　　آخـــر کار تـو ستایش شود.

۲۸) دولة الارذال، آفة الرجال:

روزی بیش و کـــم بـر نیک و بد　　جملـــگی از مخزن حکمت رسد
آفت مـــــــردان بود اندر جهان　　سفله چو بـــر مسند دولت رسد.

۲۹) دار من جفاك تخجيلاً:

دست زن ای دوست بدامان صلح　　بر تو چو کس جور و جفائی نمود
تا شود او با رخ پر چین خـویش　　از لب شیرین تـــو شرمنده زود.

۳۰) ذكر الاولياء، ينزل الرحمة:

گـــــرطلبی رحمت پروردگـــار　　یـــاد کن احباب خـــدا بیشمار
یاد محبان خـــــــدا میکند　　رحمت خالـــــــق بخلایق نثار.

۳۱) رسول الموت، الولادة:

هـــر که شود واقف کار عظیم　　چاره خـــود سازد از آن بیشتر
دوست درین خانهٔ فـــــانی مقـام　　زادنت از مـــــرگ رساند خبر.

۳۲) زوايا الدنيا مشحونة بالرزايا:

شاه ازل کشـــــــور دنیای دون　　کـــــــرده پر از لشکر رنج و الم
عیش در آن امـــــر محال آمده　　شادیش آمیخته با زهـــــر غم.

۳۳) زيارة الضعفاء من التواضع:

صاحب دولت بـــــزیارت اگر　　بر در مسکین ضعیـــــفی رود
نـــزد خداوند خـرد در جهان　　بعضـــــی از انواع تواضع بـود.

۳۴) سيرة المرء تنبئي من سرّه:

شاه دلست و همـــــه اعضا سپاه　　از سپه اظـــــهار شود عزم شاه
می‌شود از خصـــــلت مردم پدید　　آنچـــــــه کند دل بـنهانی نگاه.

۳۵) سموّ المرء في التواضع:

ای متکبّـــــر، نشوی ســـر بلند　　چند کنی گـــــوش به بیهوده چند
جان مـــن اندر دو جهان میشود　　رتبه مـــــــــردم ز تواضع، بلند.

۳۶) سلاح الضعفاء الشكاية:

ربه کـــه ستم کس نکند بر ضعیف[؟]　　یـاور او چـــون نبود هیچکس
نیـــزه و تیـــر و تبـــر نـــــاتوان　　بردن غم پیش کسان است و بس.

۳۷) سلامة الانسان في حفظ اللسان:

گرطلـــــــــبی گوشه امن و امان　　بسته صفت بسته دهن باش و بس
شاپرک ار خـــامـــوشی ازو گسست　　بلبل گـــــــویا شده انـدر قفس.

۳۸) شرّ الناس من تقيه الناس:

خلـــق میـــازار و بترس از خدا　　نیکیِ خـــویش ار طلبی جاودان
بدتر مـــــــردم بود انـــدر جهان　　آنکه بتـرسند ازو مـــــــردمـان.

۳۹) صدق المرء نجاه:

آنکه بصـــدق دل و گفتـــار راست　　هست قرین روز و شب از عام و خاص
می‌شود انـــدر دو جهان رستگار　　می‌شود از ظلمت کـــــــذبش خلاص.

۴۰) صمت الجاهل ستره:

صورت انســـــــان چو بهائم سیر　　ساخته حق زینت آن خامُشی است
زیر زبـــــــانست نهان عیب جهل　　پرده نـادان به جهان خامـُشی است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

۴۱) ضرب اللسان أوجع من ضرب السنان:

بر بـدن از نیـــزه رسد زخم و درد　　دل شـــود آزرده ز تیــغ سخن
از الم درد کـــــــــه بر تن رسد　　درد دل افزون بود ای جان [من].

۴۲) من طال حزنه طال رجاءه:

هر که درین وادی نـــــاپایدار　　رشتهٔ امید وی آمـــــد دراز
بر دل غمـــــدیـــده او بیشکی　　شد به هر آزی درِ انـــدوه باز.

۴۳) عسر الامر مقدّمة اليسر:

کار چـــو دشوار شود، عاقـــلان　　در پسش آسانی خـــــود بنگرند
زانکه درین کشور دیر و درنـگ　　شادی و غـــــم در پی یکدیگرند.

۴۴) فوت الحاجة أهون من طلبها إلي غير أهلها:

در گذر از حاجت، آسان‌تـــــرست　　گـــر طلب افتد سوی نا اهل آن
نیست منـــــاسب بتو ای جان من　　گـــــــــامی ازین روی خان.[؟]

۴۵) فخر المرء بفضله أولي من فخره بأصله:

با هنر و فضل بزرگـــــــــی مرد　　انسب و اولی بـــود اندر جهان
صد ره از آن فخـــــر که مردم کنند　　بـا نسب و اصل خود اندر جهان.

۴۶) فـــرع الشيء يخبر عن أصله:

چـــون ز بُنی شاخ هویدا شود　　می‌دهـــــد البته از آن بن خبر
بـــــا نظر عقل ز مرآت دهر　　حسن نمـــــا صنعت صانع نگـر.

۴۷) فرقة الاخوان خرقة الجنان:

تـــــا بجهان رسم غم انداختند　　خنجـر الماس فـــــراق آختند
دوری دیـــــدار برادر بـدهر　　آتش سوزنـــــــده دل ساختند.

۴۸) قول المرء تحيّز عمّا في أصله:

هر چـــه که در اصل بنی آدم است　　دانش و نـــادانی و عیب و هنر
بیشک از آن می‌دهـــد ای جان من　　وقت کلـــــــم از سخن او خبر.

۴۹) کمال الجود الاعتذار منه:

چیست کمالیّت جـــود ای عزیز　　گـــر تو ندانی شنو از بوالحسن
چون تـــو جوانمردی و احسان کنی　　عـــذر ز تقصیر در آن خواستن.

۵۰) لكلّ غمّ فرح و لكلّ داء دواء:

هست در این گلشن دهـر ای عزیز　　برگ خوشی در پی هـــر خار غم
زانکه ازین حُقّـــــه مینا دهنـد　　داروی درمان بتو بر هر الـــــم.

۵۱) للحسود ليس راحة:

در بدن حاسد و بدخـــواه خلق　　کـــو طلبد نعمت حق را زوال
نیست گهـــی صحبت و آسایشی　　زانکه عمیم‌اند خـــدا را نوال.

۵۲) لكلّ عداوة مصلحة إلاّ عداوة الحسود:

صلح بهر دشمنی‌ای می‌توان　　کرد بجز دشمنیِ حـــــاسدان
دشمنی‌شان ز عطـــای خداست　　وان نشود منع گهـــی در جهـان.

۵۳) ليّن قولك، تحبّ:

نرم شو ای دوست بگفتار خویش　　تا بتو آفـــاق شود دوستدار
ور سخن سخت کنی پیشه‌ات　　خَـــلق ز خُـــلق تو نماید فـرار.

۵۴) ما ندم من سكت:

پیشه آنـکس که شده خـامُشی　　در دو داریـن پشیمـــان نشد
بذر جهـــان زیر زبان راز خویش　　جهل وی، اظهار بخلقـــان نشـد.[؟]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]

۵۵) مجلس العلم روضة الجنة:

هـــر که نمـــی از یم دانش چشید — صحبت جهّال بکلـــــّی بِهِشت
زانـــکه درین دیر فنا گفتـه‌اند — مجلس علـم است مقـــام بهشت.

۵۶) من کثر کلامه، کثر ملامه:

آدمی‌ای کامده بسیارگو — نیز ملامت شده بـــــــاران برو
ور تـــــــو بجویی ز ملامت رها — زیر فلک کـــــم سخنی ساز خو.

۵۷) وضع الاحسان في غير موضعه ظلم:

ظلـــم بود نیکی تـــو با کسی — کـــو نشده لایق آن از خدا
زانکه ز باران بچمن گـــل دمد — زبر شود در دهـــــن اژدها.

۵۸) والاك من لا يعاديك:

چون تو نبینی ز خلایـــــــق زیان — می‌شمر از جمـــــله احسان شان
هست بلاریب و شکی با تو دوست — هر کـــــه نشد دشمنت اندر جهان.

۵۹) واساك من تغافل عنك:

هست موافـــــــق بتو در دوستی — بر تو هر آنکس که نشد خورده گیر
وانکه شد از هر سخنت نکته چین — شمـــــــــــع محبت زمیان پرده گیر.

۶۰) همة المرء قيمته:

وعده قیمت چـــــــو برانداختند — صورت انسان چه نکو ساختند
بر سر بازار جهان مـــــــــرد را — همّت او قیمـــــت او ساختند.

۶۱) ملك الحريص لايعلم:

هـــر کـــه بر آمد برِ امواج حرص — رفت بگـــرداب هلاکت فـــرو
در چَهِ خواریست، نمیدانـــــــدش — غرق بدریا شد و غـــــافل ازو.

۶۲) هیهات من نصیحة العدو:

قطـــــع کنی نیکی دشمـن امید　　برنخـــورد هیچکس از شاخ بید
هست چـــو در اصل گلیمی سیاه　　می‌نشود از کـــف صابون سفید.

۶۳) یأمن الخائف إذا وصل ما خافه:

خاطـــر ترسان تو تسکین شود　　ز آنچه که تـــرسی چو رسیدی بآن
مـــحو شود ترس بشغلـــی زدل　　گر چه بجنگ است ترا خوف جـان.

۶۴) بعمل النمام في الساعة فتنه أشهر:

تا بأبد، روی سخن چین نیافت　　نـــــزد خدا از یـــم حرمت نمی
فتنه بـــماهی ز کسی بر نخاست　　آنچه سخن چین کند انـــدر دمی.

۶۵) الغني في الغربة وطنه و الفقير في الوطن غريبة:

هست غنـــی را وطـن اندر سفر　　در پـــی دولت که بـــدو هست یار
لیک فقیـــــــر از ره درماندگی　　در وطن خویش غریب است و خوار.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-21]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1393.11.44.4.5]